

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه مباحث قبل

همانطوری که در بحث‌های گذشته ملاحظه فرمودید، مرحوم محقق نائینی فرمودند در این شبهه‌ی عبائیه ما از قبیل استصحاب کلی نمی‌دانیم و این مورد یعنی شبهه‌ی عبائیه شبهه است به استصحاب فرد مرد. ما نمی‌دانیم در کدام قسم از این عبای نجاست هست، آیا فرد نجاست در اسفل است یا در اعلی؟ فرمودند اینجا اگر بخواهد استصحاب جریان پیدا کند استصحاب نجاست مرده‌ی بین الأعلی و الاسفل است و این از قبیل استصحاب فرد مرد است و چون مبنای ما در استصحاب فرد مرد عدم جریان استصحاب هست لذا اینجا مسئله را تمام می‌کنیم، می‌گوئیم اینجا دیگر مجالی برای استصحاب نجاست فرد مرد نیست. مرحوم نائینی فرمود در شبهه‌ی عبائیه از قبیل کلی نیست و از قبیل فرد مرد است و ما استصحاب فرد مرد را قبول نداریم، در نتیجه شبهه کنار می‌رود.

کلام مرحوم روحانی

[1]

به تبع ایشان صاحب کتاب منتقى الاصول هم اصرار دارد که در شبهه‌ی عبائیه استصحاب فرد مرد جریان پیدا می‌کند. در همین جلد ششم منتقى الاصول در صفحه 176 می‌فرماید: این استصحاب از قبیل فرد مرد است. لأنَّ الأثر الشرعی فی باب الإنفعال المأخوذ فی موضوعه النجس مترتبٌ علی النجس بنحو العموم الاستغراقی. می‌فرماید اینکه ما در باب انفعال می‌گوئیم نجس می‌شود ملاقات موجب نجاست ملاقی می‌شود، این به نحو عموم استغراقی است، یعنی چه؟ یعنی موضوع نجاست در باب انفعال کل فرد من افراد النجس است فالموضوع هو کل فرد من افراد النجس و لیس هو مترتباً علی کلی النجس، این مترتب بر کلی نجس نیست؛ فالمستصحب فی المثال هو الفرد الواقعی للمتنجس، مستصحب آن فرد واقعی متنجس است، آن فرد واقعی

هم مردد است بین ما هو مقطوع البقاء و ما هو مقطوع الإرتفاع، اگر اسفل باشد مقطوع الارتفاست، اگر اعلا باشد مقطوع البقااست و لا معنا لاستصحاب كلي المتنفس لإثبات الإنفعال اینجا ما نمی‌توانیم کلی نجس را، یا کلی متنفس را استصحاب کنیم تا بگوئیم این ملاقی منفعل و نجس شده.

خلاصه ای از اقوال مطرح شده

پس هم مرحوم نائینی و هم صاحب منتقی می‌گویند اصلاً در باب شبهه‌ی عبائیه مسئله از قبیل فرد مردد است، می‌گوئیم در این عبا یک نجسی هست، مردد بین الفردین و ما می‌آئیم این نجاست مردد بین الفردین را استصحاب می‌کنیم اگر کسی استصحاب فرد مردد را بپذیرد اینجا باید نتیجه‌اش را برایش بار کند ولی هم مرحوم نائینی و هم صاحب منتقی که اگر در ذهن شریف‌تان باشد هر دو به یک دلیل مشترک، یعنی هر دو دلیل‌شان واحد است که چرا استصحاب فرد مردد جریان ندارد؟ چون شک در بقاء در آن وجود ندارد، لذا اینطوری مسئله را تمام می‌کنند.

امام رضوان الله تعالی علیه در این رساله‌ی استصحاب کلام نائینی را نقل می‌کند، یعنی مسئله‌ی اینکه شبهه‌ی عبائیه از قبیل استصحاب فرد مردد است و رد می‌کند می‌فرماید اینجا بحث فرد مردد در کار نیست. فرمایشی هم که دارند می‌فرمایند فرد مردد اگر قبل از طهارت اسفل بود یعنی می‌گفتیم علم اجمالی داریم یا اسفل نجس است یا اعلی؟ بعد استصحاب کنیم آن نجاست مردده‌ی بین الاعلی و الاسفل را، درست است. اما شما وقتی می‌آئید اسفل را تطهیر می‌کنید این فرد یقیناً از تطهیر خارج می‌شود و فرد مردد جایی است که هر دو فرد در دایره‌ی تردید باشد می‌گوئیم یکی از این دو تا مرددند این معنای فرد مردد است مثل اینکه ما قبلاً مثال می‌زدیم می‌گفتیم مردی یکی از دو زنش را به نحو مردد طلاق می‌دهد خودش هم هنوز نیت نکرده کدامیک از اینها؟ می‌گوید من یکی را طلاق می‌دهم مردد است بین الف و ب، ولی هر دو فرد در دایره‌ی تردید است، اما در این شبهه‌ی عبائیه شما یک طرف عبا را شستید و یک طرف از دایره‌ی تردید خارج شده، وقتی خارج شده دیگر معنا ندارد که بعد از او بیائیم استصحاب فرد مردد را در اینجا جاری کنیم.

از عبارات ایشان استفاده می‌شود که قبل از اینکه ما تطهیر کنیم یعنی با قطع نظر از شبهه‌ی عبائیه، چون شبهه‌ی عبائیه تمام اساسش مبتنی بر این فرض است که ما یک طرف عبا را یقیناً بشوئیم و تطهیر کنیم، قبل از تطهیر یکی از دو طرف ما می‌توانیم در اینجا استصحاب فرد مردد را جاری کنیم ولی باز مبتنی بر این است که آیا فرد مردد وجود دارد یا ندارد و در اینجا امام می‌فرمایند فرد مردد قابلیت تعبد دارد، ما می‌توانیم برایش اثر بار کنیم، دو مرتبه می‌فرمایند و فیه اشکال که قبلاً هم کلمات امام در فرد مردد را در کتاب البیع و در اصول موارد مختلفش را ذکر کردیم و ما بحث فرد مردد را تمام کردیم، خود ما هم قائل بودیم به اینکه استصحاب فرد مردد جریان ندارد.

مرحوم محقق اصفهانی می‌فرمود فرد مردد چون وجودی ندارد، رکن اول استصحاب در آن نیست، یعنی یقین. نائینی می‌فرمود رکن دوم در آن نیست یعنی شک در بقاء. مرحوم عراقی یک بیان سومی داشت که آن هم مفصل جای دقت داشت که چه می‌خواهد بگوید؟ ما خودمان یک بیان چهارمی ذکر کردیم و آن بیان چهارم اگر در ذهن آقایان باشد این بود که گفتیم ادله استصحاب ظهور در ترتب اثر معین دارد، استصحاب را که شما به میدان می‌آورید برای اینکه می‌خواهید یک اثر معینی را بار کنید اما دیگر یک جایی که اثر ولو شرعی باشد اما همین که غیر معین است دیگر قابلیت استصحاب ندارد.

حالا در اینجا خواستیم این قول نائینی و صاحب منتقی و فرمایش امام در مورد کلام نائینی را عرض کرده باشیم و حق با امام است، یعنی اینجا جای بحث فرد مردد نیست. ما یک فرد را الآن یقین به طهارتش داریم و آن اسفل است، یک فرد از دایره‌ی تردید یقیناً خارج شده لذا اینجا بحث فرد و فرد مردد در کار نیست. بعبارة آخری در شبهه‌ی عبائیه همان طوری که ما بحث فرد معین را نداریم، نمی‌گوئیم خصوص طرف اعلی آیا نجس است یا نه؟ نمی‌گوئیم خصوص طرف اسفل آیا نجس است یا نه؟ بلکه

همان طوری که بحث فرد معین مورد بحث نیست بحث فرد مردد هم در کار نیست.

حالا که بحث فرد مردد و معین در کار نیست، باقی می ماند فقط استصحاب کلی، می گوئیم در اینجا آن نجاست کلیه که یا در ضمن اسفل بوده یا در ضمن اعلی، این را می خواهیم ببینیم استصحاب کنیم یا نه؟ و صاحب شبهه عبائیه می گوید این استصحاب جریان دارد ولی اشکالش همین است که گفتیم که لازمه اش این است که حالا ملاقی با هر دو طرف باید قائل به نجاست شویم در حالی که بالبداهه نمی توانیم این را بپذیریم. اینجا باید چکار کرد؟

جمع بندی بحث

ما تا اینجا یک جمع بندی کنیم، تمرکز ذهن شما قوی تر و بیشتر شود؛ وقتی در بحث ها کم کم می خواهیم به نتیجه برسیم باید ذهن بیشتر فعال شود که سیر بحث از کجا بود و به کجا رسید، چی شد، چیزی باقی مانده یا نه؟ ما شبهه عبائیه را بیان کردیم، خودمان هم تقریر دومی برای شبهه عبائیه ذکر کردیم، دو تا جواب از مرحوم محقق نائینی بیان کردیم که یکی از این جواب ها با جواب امام رضوان الله تعالی علیه یکی بود، اینها را هم مورد مناقشه قرار دادیم، مخصوصاً باز این نکته را عرض کنم، نائینی که می فرمود بر اساس اینکه نجاست را به نحو کان تامه استصحاب کنیم، یعنی بگوئیم در این عبا کانت النجاسة موجودة، الآن کما کان. که باز تأکید می کنم کان تامه در مقابل این است که بگوئیم نجاست این طرف معین، یا آن طرف. اما اگر بگوئیم در این عبا، کانت النجاسة موجودة الآن کما کان، نائینی فرمود این فقط اشکالش این است که اصل مثبت است، فرمود اگر این باشد ارکان استصحاب هست اما این اصل مثبت است.

ما بیان کردیم چطور این اصل مثبت است، این عنوان اصل مثبت را ندارد، گفتیم وقتی شما می گوئید در این عبا نجاست بوده، الآن هم این عبا می شود مستصحب النجاسة و ملاقات دست شما با مستصحب النجاسة، خود ملاقات یک امر وجدانی است، بالوجدان دست شما به مستصحب النجاسة خورد. پُرانتزی باز کردیم، این تشبیه را کردیم و گفتیم اگر این فرش نجس یقینی است، شما دست به آن بزنید، می گوئید دستم ملاقات با نجس پیدا کرد پس نجس است، حالا این فرش شما قبلاً نجس بوده نمی دانید الآن شسته شده یا نه؟ می گوئید این فرش مستصحب النجاسة است دست شما که به او بخورد نجس می شود یا نه؟ بله، ما به نائینی و امام عرض کردیم در اینجا هم همینطور است، شما می گوئید این عبا مستصحب النجاسة است، یک ملاقات دست شما با این مستصحب النجاسة بالوجدان است، دو. پس می شود نجس. فاین المثبتية، اصل مثبت اینجا نداریم.

بررسی دوباره کلام امام خمینی

[2]

دیشب که فرمایشات امام را یک بار دیگر مرور کردم دیدم یک جایی ایشان با اللهم إلا أن يقال این را آوردند، می فرمایند قبل از اینکه کلام نائینی را در فرد مردد بگویند و رد کنند این عبارت را دارند، إني عالمٌ بأنَّ الشارعَ حكمَ بنجاسةِ هذا الطرفِ أو ذاك، می فرماید در این لباس من می دانم شارع گفته یا این پائین نجس است یا این بالا (با استصحاب)، و الملاقى لهما ملاقى لمستصحب النجاسة وجداناً، ملاقى ملاقات با مستصحب النجاسة است و ملاقاتش یک امر وجدانی است و دیگر عقلی نیست،

این عبارت را می‌آورد. می‌خواهم عرض کنم همین عبارت را ما به ایشان عرض می‌کنیم در مسئله شبهه عبائیه باید به همین طریق مطرح است و مثبتیتی در اینجا نداریم، البته امام قلم عربی‌شان متأسفانه خیلی خوب نیست یعنی یک قلمی است برخلاف قلم فارسی‌شان که در اوج تعابیر و فصاحت است اما در عربی یک مقداری هم مغلق است و گاهی اوقات جمع بین کلماتشان هم مشکل است، در این بحث هم شما از اول شبهه‌ی عبائیه تا آخر می‌بینید که یک جا ایشان مسئله فرد مرد را خیلی محکم بیان می‌کند، یک جا در مقابل نائینی می‌گوید اینجا اصلاً جای فرد مرد نیست که ما عرض کردیم، ما عرض کردیم جمعش به این است آنجایی که می‌گوید استصحاب فرد مرد جاری است قبل تطهیر الاسفل است، اما در جایی که جاری نیست بعد تطهیر الاسفل است، داریم جمع‌بندی می‌کنیم می‌گوئیم جوابهای نائینی کنار رفت، مثبت بودن مطرح نیست.

این جواب که بگوئیم از قبیل فرد مرد است کنار رفت، اینجا شبهه‌ی عبائیه و استصحاب از قبیل فرد مرد نیست، البته برای مثبتیت هم مجموعاً دو بیان بود طبق آنچه که از کتاب منتقی نقل کردیم و بعید نیست که هر دو بیان را بتوانیم از این کلمات امام هم دربیآوریم، اینها همه کنار رفت، بالأخره الآن با مسئله شبهه عبائیه چه کنیم؟

کلام مرحوم آقای خوئی

آخرین جوابی که باقی مانده جواب مرحوم آقای خوئی قدس سره است، این را دقت بفرمایید، ایشان می‌فرمایند این استصحاب جاری است بر طبق نظر شریف ایشان این استصحاب نجاست که استصحاب کلی است، جاری است و عنوان اصل مثبت هم ندارد، اصل مثبت هم نیست. اما می‌فرمایند ما در اینجا می‌گوئیم ملاقی نجس است ولو موارد دیگر دست از این قاعده برنمی‌داریم و می‌گوئیم اگر ملاقی با یکی از دو طرف علم اجمالی برخورد کرد می‌گوئیم نجس نیست اما اینجا می‌گوئیم نجس است، چرا؟ می‌فرمایند در موارد دیگر که می‌گوئیم ملاقی نجس نیست آنجا یا استصحاب طهارت ملاقی را جاری می‌کنیم، دست ما خورد به یکی از دو طرف علم اجمالی، می‌گوئیم این دست که قبلاً پاک بوده، الآن استصحاب طهارت می‌کنیم، یا می‌آئیم یک اصل موضوعی جاری می‌کنیم و می‌گوئیم شک داریم دست ما با نجس ملاقات کرد یا نه؟ اصل عدم ملاقات با نجس است، اما می‌فرمایند در ما نحن فیه این دو تا دلیل محکوم این استصحاب است، یعنی در این شبهه‌ی عبائیه استصحاب که بیاید دیگر مجالی برای آن دو دلیل باقی نمی‌ماند، استصحاب کلی نجاست می‌گوید این عبا الآن مستصحب النجاسة است، مستصحب النجاسة که شد دلیل اول طهارت ملاقی چه بود؟

دلیل اول طهارت ملاقی این بود که شک می‌کنیم دست ما نجس شد یا نه؟ الآن دیگر شک نداریم با وجود استصحاب دست ما با مستصحب النجاسة ملاقات پیدا کرده، دلیل دوم این بود که اصل موضوعی داریم این هم منتفی می‌شود، دست ما الآن ملاقات با مستصحب النجاسة پیدا کرده، مستصحب النجاسة هم به منزله نجس واقعی است، پس چون در اینجا یک استصحاب کلی نجاست داریم این استصحاب بر این دلیل طهارت ملاقی حاکم است لذا می‌گوئیم این ملاقی در اینجا نجس است، اما در سایر موارد می‌گوئیم ملاقی پاک است، بعد می‌فرمایند کسی اشکال نکند تفکیک بین الاصول یعنی چه؟ شما یک جا می‌گوئید ملاقی نجس است و در جای دیگر می‌گوئید پاک است، می‌فرماید این مانعی ندارد، ما بین الاصول تفکیک زیاد داریم، بستگی دارد در هر موردی چه اصلی و در مقابلش چه اصلی باشد؟ در جاهایی که می‌گوئیم ملاقی پاک است در مقابل این اصالة الطهاره ملاقی و اصل موضوعی عدم ملاقات با نجس ما یک اصل حاکم نداریم، اما اینجایی که می‌گوئیم ملاقی نجس است اصل حاکم داریم.

بررسی کلام مرحوم آقای خوئی

به نظر ما اساساً برای اینکه صاحب شبهه‌ی عبائیه مشکله‌اش این نیست که ما قانون داریم که ملاقی با یک طرف از اطراف علم اجمالی نجس نیست و اگر بخواهیم استصحاب کنیم باید بگوئیم ملاقی نجس است ولو این در کلماتش هم هست و اساساً وقتی ما گفتیم شبهه‌ی عبائیه را بیان کردیم در تقریری که مرحوم آقای خوئی داشتند به این جهت اصلاً اشاره نکردند، مشکله‌ی

صاحب شبهه‌ی عبائیه این است که می‌گوید شما قانون دارید ملاقی با یک طرف علم اجمالی نجس نیست در اینجایی که الآن پائین عبا را شستید، اگر دست‌تان فقط به طرف اعلی خورد اینجا چون می‌گوئید ملاقی با یک طرف از اطراف علم اجمالی نجس نیست پس این دست نجس نشده اما بعد از اینکه این دست‌تان را به طرف اعلی زدید حالا آمدید به طرف اسفل هم زدید که فرض ما این است که اسفل یقیناً پاک شده، اما حالا می‌گوئید نجس شده، می‌گوئیم چرا؟ می‌گوئید حالا این لباس مستصحب النجاسة است، دست شما به مستصحب النجاسة خورد و این برای ما قابل فهم نیست، نمی‌توانیم بپذیریم که وقتی دست ما به یک طرف می‌خورد می‌گوئید نجس نمی‌شود، وقتی به طرف دومی که یقین داریم پاک است علاوه بر طرف اول به این طرف دوم هم خورد می‌گوئید حالا نجس شد این قابل قبول نیست شما برای ما این را حل نکردید، بالأخره هنوز صاحب شبهه‌ی عبائیه می‌گوید شما یک راهی پیدا کردید آن دو تا اصالة الطهارة و آن اصل موضوعی را خارج کنید از بین ببرید، از بین بردید عیبی ندارید ولی می‌خواهید با استصحاب نجاست بگوئید دست ما وقتی به هر دو طرف خورد نجس می‌شود ولی شما در اینجا سؤال را جواب ندادید شبهه را حل نکردید، پس به نظر ما ایشان هم با این بیان این شبهه را حل نکردند.

در اینجا چه باید بگوئیم؟ یک مطلبی به ذهن خود ما آمده و آن این است که ما یا بگوئیم اینجا جای استصحاب نیست، چون عرفاً موضوع تغییر کرد، شما وقتی عبای‌تان علم اجمالی دارید یا پائین آن نجس است یا بالا، وقتی یقیناً آمدید تطهیر کردید عرف می‌گوید الآن یک موضوع دیگری شد، عرف می‌گوید الآن شما چیزی به نام کلی ندارید، یک طرف یقیناً با تطهیر از دایره‌ی علم اجمالی هم خارج می‌شود یعنی موضوع فرق کرد، دیگر نمی‌توانید بگوئید قبل التطهیر این عبا کانت نجسة، این عبا موضوعش فرق کرد، مگر شما در استصحاب قائل به بقاء موضوع نیستید، موضوع الآن فرق کرده نمی‌توانید بگوئید الآن این عبا قسمت اسفلش یقیناً پاک است نمی‌توانید بگوئید کل این عبا کانت نجسة الآن کما کان، این غیر از آن عبای قبلی است، شما هم در استصحاب می‌گوئید موضوع باید باقی باشد، پس شما چیزی به نحو نجاست کلی در تمام این عبا نمی‌توانید استصحاب کنید موضوع عوض شده، پائین را قطعاً شستید و پاک شده. بالا هم می‌شود شبهه بدویه، یعنی می‌خواهیم بیائیم این بیان را ذکر کنیم یکی تغییر موضوع و یکی اینکه تعجب است چرا اینجا آقایان مسئله‌ی انحلال را مطرح نمی‌کنند، شما علم اجمالی داریم یکی از این دو ظرف نجس است اگر یکی از اینها را یقیناً آمدید تطهیر کردید علم اجمالی شما منحل می‌شود، یا یکی از اینها را علم تفصیلی به نجاستش پیدا کردید علم اجمالی منحل می‌شود.

البته باز ذهن‌تان خیلی مشوش نشود، بعضی می‌خواهند بگویند بین این دو تا فرق است، یعنی حالا نمی‌دانم چه کسی می‌خواهد بگوید، ممکن است قائلی بگوید که شما وقتی علم اجمالی دارید یکی از این دو تا نجس است، اگر علم تفصیلی به نجاست یکی پیدا کنید می‌گوئید آن معلوم بالاجمال ما شاید همین باشد، معلوم بالاجمال شما پاشیده می‌شود لذا می‌گوئید این تفصیلاً نجس است و این یکی هم شک بدوی پیدا می‌کنید اصالة الطهارة را جاری می‌کنیم، انحلال را همه قبول دارند. آیا نمی‌توانیم بگوئیم آنجایی که تفصیلاً یکی هم پاک شود همینطور است؟ شما دو فرض دارید و علم اجمالی دارید یکی از این دو تا نجس است، حالا تفصیلاً یکی از این دو تا را پاک کردید، وقتی تفصیلاً پاک کردید این ظرف از دایره‌ی معلوم بالاجماع خارج می‌شود، درست است معلوم نجاست بود، این طهارت است ولی بالأخره این از دایره خارج می‌شود، ظرف دیگر شبهه‌اش می‌شود شبهه بدوی.

به نظر من این همه بحث‌های مثبتیت و فرد مردد و مثبتیت هم چند بیان، اینها لازم ندارد، شبهه‌ی عبائیه یا از باب تغییر موضوع است، این عبائی که الآن شما اسفلش را یقیناً شستید، غیر از آن عبائی است که تطهیر نکرده بودید. این موضوع تغییر کرده و نمی‌توانید بگوئید کانت النجاسة در این عبا موجود، این عبا غیر از آن عبای قبلی است، لذا می‌گوئیم پائین که یقیناً پاک است بالا هم شک می‌کنیم نجس است یا نه؟ اصالة الطهارة جاری می‌کنیم، یا بگوئیم اگر کسی این تغییر موضوع را از ما قبول نکند مسئله‌ی انحلال را قبول کند آن وقت عرض کردم این را ببینید من تأکید می‌کنم نمی‌دانم کسی این حرف را زده یا نه؟ در کلمات ندیدم، چند جلسه‌ی گذشته یک مقداری راجع به انحلال صحبت کردم و ملاکی هم برای انحلال گفتیم ولو در بحث علم اجمالی بیان کردیم آقایان می‌گویند اگر علم اجمالی انحلال پیدا کرد منجزیتش را از دست می‌دهد، این کبرا تمام است، اما چطوری انحلال پیدا می‌کند، مثال خیلی واضح و مورد اتفاق‌شان کجاست؟ می‌گویند علم اجمالی دارید یکی از این دو تا نجس است اگر

بعد از این علم اجمالی علم تفصیلی به نجاست یکی از اینها معیناً پیدا کردید می‌گویند اینجا انحلال هست، ما یک روزی گفتیم از این اصولیین سؤال می‌کنیم حالا اگر یکی از اینها را دور ریختید، آیا اینجا علم اجمالی منجزیتش را از دست می‌دهد یا نه؟ جواب دادیم از دست نمی‌دهد.

یا همان طوری که مسئله اضطرار را مطرح کردیم که مرحوم آخوند اضطرار به معین و غیر معین را فرق گذاشته بود، ما به نحو کلی در محل خودش گفتیم اضطرار موجب انحلال نمی‌شود، چرا؟ مالفارق بین اینها و آن صورت اول که من علم تفصیلی دارم معیناً این نجس شده، فرقی این است که مطمئنم از خیلی از آقایانی که سؤال کنید نمی‌توانند فرقی را بیان کنند و من واقعاً با تأمل به این رسیدم؛ در علم اجمالی اگر آن هسته‌ی مرکزی علم اجمالی که معلوم بالاجمال است ضربه بخورد انحلال بوجود می‌آید، اما اگر او ضربه نخورد انحلال نیست، اینجایی که یکی از دو ظرف را دور می‌ریزند می‌گویم یا آن نجس است که دور ریخته شد یا این، اما در جایی که علم تفصیلی پیدا می‌کنم این نجس شد نمی‌گویم یا این یا آن، مسلم این نجس است، این از دایره معلوم بالاجمال من خارج می‌شود.

پس ملاک برای انحلال این است، این تمام الکلام در استصحاب کلی قسم ثانی که پنج اشکال بود ما بیان کردیم.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين

[1] محمد روحانی، منتقى الأصول، ج6، ص: 176؛ و علیه، فیرد علی جریان الاستصحاب فی النجاسة فی المثال وجهان: الأول: انه من استصحاب الفرد المردد، و ذلك لأن الأثر الشرعي في باب الانفعال المأخوذ في موضوعه النجس مترتب علی النجس بنحو العموم الاستغراقي، فالموضوع هو كل فرد من افراد النجس، و ليس هو مترتباً علی كلي النجس، فالمستصحب في المثال هو الفرد الواقعي للمتنجس المردد بين ما هو مقطوع البقاء و ما هو مقطوع الارتفاع، و لا معنى لاستصحاب كلي المتنجس لإثبات الانفعال. و قد عرفت ان استصحاب الفرد المردد لا مجال له.

و لعل ما ذكرناه هو مراد المحقق النائيني رحمه الله في وجهه الثاني و ان لم يكن صريحاً فيه فتدبر. و اما ما ذكره من مثال الدرهم الضائع، فلم يتضح لنا وجهه، إذ أي أثر لجريان الاستصحاب في مورد الضياع حتى يبحث فيه، إذ هو لا يخرج عن الملكية بالضياع كما لا تجوز المطالبة به لعدم القدرة علی تسليمه بعد اشتباهه بغيره و احتمال ضياعه. نعم لو مثل له بالتلف كان استصحاب بقائه و عدم تلفه مؤثراً في بقاء الملكية لزوال الملكية بالتلف. فتدبر و الأمر سهل.

[1] امام خمینی، الاستصحاب، ص90: اللهم إلا أن يقال في المثال: إني عالم بأن الشارع حكم بنجاسة هذا الطرف المعين أو ذاك، و المُلَاقِي لهما مُلاقٍ لمُستصحب النجاسة وجداناً، و هذا هو الفارق بينه و بين الشبهة العبائية المدفوعة بما تقدّم فتدبر.